

ج: عدالت‌طلبی و برابری خواهی

- بررسی جنبش عدالت‌طلبانه شهید مزاری بر بنیاد «نظریه محرومیت نسبی» / محمد توسلی
غرجستانی
- حق و عدالت در اندیشه سیاسی و گفتمان شهید مزاری / احمدعلی علیزاده
- حق برابری اقوام از دیدگاه شهید وحدت ملی / عبدالحمید عارفی
- عدالت اجتماعی در اندیشه شهید مزاری^(۱۰) / عبدالقیوم آیتی
تاسیس ۱۳۹۱
- عدالت سیاسی در اندیشه شهید مزاری / محمدعلی حامدی
- جایگاه اجتماعی زن در «گفتمان عدالت‌خواهانه» شهید مزاری^(۱۱) / عمران حلیمی
- شهید وحدت ملی (گزارشی از روند اعطای لقب شهید وحدت ملی به رهبر شهید استاد
مزاری) / محمد هدایت

بررسی جنبش عدالت‌طلبانه «شهید مزاری» بر بنیاد «نظریه محرومیت نسبی»

محمد توسلی غرجستانی*

چکیده

تنوری «محرومیت نسبی» و «انکشاف نامتوازن»، تنوری‌هایی است که منشأ بحران‌های اجتماعی، جنبش‌ها و حرکت‌های اعتراضی مدنی را در حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ و در بستر اقوام و ملیت‌ها از منظر جامعه‌شناختی و روان‌کاوی تبیین می‌نماید.

در این مقاله، پس از بررسی خاستگاه، چیستی و چگونگی این تنوری، به تحلیل و ارزیابی حرکت عدالت‌طلبانه شهید مزاری و جنبشی مبتنی بر رفع تبعیض، به رسمیت‌شناختن حقوق همه اقوام و اقشار جامعه، دخالت در تعیین حق سرنوشت و تصمیم‌گیری‌ها پرداخته شده است. هم‌چنین برای بیرون‌رفت و زدایش حس محرومیت نسبی بخشی قابل توجهی از جامعه متکثر افغانی، بر بنیاد تنوری محرومیت نسبی، راه‌کارهایی نیز در نظر گرفته شده است. دریافتی که از این تحلیل بیرون داده خواهد شد، می‌تواند در زدایش حس محرومیت نسبی در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌ای که از گذشته‌ها تا کنون ذهن و روان بخشی

* نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه.

از جامعه را خدشه‌دار کرده است، به‌نحوی مؤثر واقع شده و آن را کاهش داده و محدود سازد.

واژگان کلیدی: محرومیت، تئوری محرومیت نسبی، انکشاف نامتوازن، عدالت اجتماعی، مؤلفه‌های وحدت ملی و مشارکت ملی.

پیش‌درآمد

مطالعه جنبش‌ها، قیام‌ها، نارضایتی اجتماعی و انقلاب‌ها از ابعاد مختلف قابل تفسیر و تحلیل است. دانشمندان بر بنیاد وظیفه ذاتی که دارند، به‌دنبال تئوریزه کردن و تطبیق آن بر مبنای یک تئوری علمی است که ریشه‌های آن به خواست‌های متفاوت و گاه متضاد چنین جنبش‌هایی منتهی می‌شود. از لحاظ جامعه‌شناختی روان‌کاوانه تا یک احساس عمیق و همبستگی روانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی یا سیاسی در میان توده‌ها به‌وجود نیاید، انقلاب یا جنبش‌های رهایی‌بخش به‌وجود نخواهد آمد. در این مقاله به‌دنبال تحلیل این موضوع هستیم که چرا دست‌کم در چهار دهه اخیر، یک خط فکری دوام‌دار با تز و شعار عدالت‌خواهانه به‌دنبال تغییر وضعیت از نگاه اقتصادی، امکانات رفاهی، سیاسی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان ملی در افغانستان مطرح بوده و هستند. نمونه برجسته و تکامل‌یافته این خط فکری را می‌توان در مقطع کوتاه که شهید مزاری رهبری این نوع نگاه و طرز دید را از بامیان باستان تا مقاومت و رهبری «جنبش عدالت‌خواهی غرب کابل» دنبال کرد، به‌وضوح مشاهده کرد. دو جنبش که در طی یک‌سال اخیر (جنبش ۲۰ عقرب سال ۱۳۹۴ و جنبش روشنایی در ۲۷ ثور ۱۳۹۵ که از اواخر سال ۱۳۹۳ در موضوع لین برق ۵۰۰ کیلوولت) کلید خورده بود، دقیقاً ادامه همان خط عدالت‌خواهانه‌ای است که رهبر شهید در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ در غرب کابل رهبری آن را بر عهده داشت. در این مقاله، نخست تئوری محرومیت نسبی، چستی، خاستگاه، عوامل و چرایی آن را تبیین نموده و سپس مقاومت و جنبش عدالت‌خواهی که توسط رهبر شهید در تاریخ سیاسی مردم ما هدایت و رهبری می‌گردید، بر آن بنیاد تحلیل، تفسیر و ارزیابی خواهد شد.

۱. تحلیل این دو جنبش بر مبنای تئوری «محرومیت نسبی» و «توسعه نامتوازن» در فرصت دیگر واگذار می‌شود.

تئوری محرومیت نسبی^۱

محرومیت نسبی از زوایای مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی قابل بحث و تأمل است؛ اما در تحلیل کنونی، بیش‌تر بُعد اقتصادی و دسترسی به حداقل امکانات زندگی و احساس محرومیت از این زاویه مورد نظر بوده و بحث خواهد شد.

چیستی محرومیت نسبی

تئوری «محرومیت نسبی» برای تبیین منشأ بحران‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قومی در مطالعات جامعه‌شناختی کاربرد زیادی دارد. مقوله یا مفهوم محوری این نظریه، «محرومیت» است. محرومیت- همان‌گونه که از معنای آن نیز پیدا است- ناظر بر شرایطی نابرابر و غیر یک‌سان میان اجزا و افراد یک جامعه می‌باشد؛ یعنی در چنین شرایطی، برخی از شهروندان یا کتله‌ها و گروه‌های قومی از امکانات، امتیازات و بهره‌مندی‌های بیش‌تری نسبت به برخی دیگر برخوردار هستند و گروه محروم از چنین امکانات و امتیازاتی در نسبت‌سنجی میان وضعیت خود و وضعیت گروه برخوردار، به یک احساس ناخوشایند دست می‌یابند که «محرومیت نسبی» نامیده می‌شود.

به سخن دیگر، محرومیت به معنای نابرخورداری گروه زیادی از افراد اجتماع از امکانات عینی یا ملموس، امر تازه‌ای نیست. نمی‌توان اجتماعی را- چه در گذشته و چه در حال- سراغ گرفت که در آن همه اعضا از امتیازات و امکانات مساوی برخوردار باشند؛ اما زمانی که برخی احساس کنند که این عدم برخورداری و تبعیض به صورت سیستماتیک و ارادی بر شماری از انسان‌های این جامعه اعمال می‌گردد، با واکنش تدریجی، منفی و سلب‌گرایانه مواجه می‌گردد. وقتی این احساس به وجود آمد و افکار عمومی آن را ناحق تلقی کنند، تبدیل به یک عامل تأثیرگذار ذهنی بر رفتار جمعی و کنش‌گرایانه می‌شود.

پیدایش چنین احساسی در افراد جامعه، یک پدیده نسبتاً مدرن و ناشی از دگرگونی‌ها

1. The Theory of Relative Deprivation.

و تحولات بنیادینی در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که اجتماع بشری تا حال به خود دیده و نتیجه آن پیدایش جوامعی پیشرفته و یا در حال توسعه و گذار تعریف شده است؛ بنابراین، آشکار است در جوامعی که بافت و ساختار سنتی داشته و اکنون به سوی پیشرفت و تغییر مناسبات اجتماعی و دگرگونی الگوهای رفتار جمعی پیش می‌رود، بخشی از جامعه که از روند تحولات بنیادین سودی نبرده و با پدیده «محرومیت همه‌جانبه» به‌عنوان عامل این عدم انتفاع مواجه گردیده‌اند، احساس «محرومیت نسبی» کنند. براینند چنین احساسی می‌تواند در درازمدت منشأ اعتراضات و رفتارهای خشونت‌آمیز جمعی و گاه ویرانگر گردد. بر بنیاد این تئوری، شورش و بحران‌های سیاسی و اجتماعی هنگامی صورت می‌گیرد که معترضین به این نتیجه برسند که بنا به دلایل و عواملی، از امکانات موجود یا آنچه مورد انتظارشان است کم‌تر از آنچه حق‌شان می‌باشد، دسترسی دارند. شرایط بد اقتصادی و نبود فرصت‌های برابر در این زمینه می‌تواند باعث جریحه‌دارشدن روان جمعی و ذهنی افراد شده که این احساس منجر به بروز جنبش‌ها و شورش‌هایی با خواست برابری و عدالت‌محوری می‌گردد.

پیدایش تئوری محرومیت نسبی

بنیاد اندیشه

برای این که بحث محرومیت نسبی بهتر و عینی‌تر درک و دریافت گردد، زمینه تاریخی و شکل‌گیری این تئوری به اجمال بررسی می‌گردد.

نخستین بار «ساموئل استوفر» و همکارانش در اثر کلاسیک «سرباز آمریکایی» (Samuel Stouffer: 1994) مفهوم محرومیت نسبی را بیان کردند. بر اساس این مفهوم، اگر شخص خودش را با دیگری مقایسه کند، در صورت تفاوت در سطح محرومیت‌شان، شخص احساس ذهنی متناقض در ارزیابی از موقعیت دیگری تجربه می‌کند؛ اگر مقایسه با فردی محروم انجام شود، حالات به‌وجودآمده «محرومیت نسبی» نامیده می‌شود (رستگار خالد، محمدی و اسماعیل بیگی، ۱۳۹۳: ۴۷۸).

پس از طرح مفهوم محرومیت نسبی توسط استوفر و همکاران، این نظریه در اوایل و

اواسط دهه ۱۹۶۰م توسط «گار»، «آیوو»، «فرابند» (Fierabend) و «نسولد» (Nesvold) در آمریکا به وجود آمد. «تدرابرت گار» در کتاب «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند»، به تبیین و توضیح بیش‌تر این نظریه پرداخت. به سخن دیگر، این تئوری نمونه جرح و تعدیل یافته‌ای از تئوری «توقعات فزاینده» است و بیش از این که نظریه‌ای در باره انقلاب باشد، یک نظریه خوشونت جمعی است. نظریات توقعات فزاینده «دیویس» بیش‌تر به مسائل اقتصادی توجه دارد؛ اما از نظر گار ممکن است نارضایتی و افزایش توقعات همیشه ناشی از وضعیت اقتصادی نباشد و ممکن است از علل دیگری نیز ناشی شود.

متغیر اصلی وابسته در نظریه تدرابرت گار «خشونت سیاسی» است که می‌تواند به شکل جنبش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ظهور و بروز نماید. منظور از خشونت داخلی، حملات جمعی غیر حکومتی به اشخاص یا اموال است که به صدمات عمدی به آن‌ها منجر می‌شود و در درون مرزهای یک واحد سیاسی مستقل یا مستعمره صورت می‌گیرد. گار بر آن است که محرومیت نسبی به سرخوردگی و سرخوردگی به خشم منجر می‌شود که این خود می‌تواند به رفتار خشونت‌آمیز منتهی گردد. او برخلاف نظریه پردازان قبلی، مستقیماً از حالت روحی به کنش خشونت‌آمیز جمعی نمی‌رسد؛ بلکه به متغیرهایی اشاره می‌کند که شدت خشم و میزان شدت و احتمال بروز خشونت را تعیین می‌کنند؛ اما در نهایت او نیز شدت خشونت جمعی را تابعی از میزان محرومیت نسبی افراد می‌داند (مسعودنیا، هوشیارمنش و قارداشی، ۱۳۹۴: ۶۸).

به نظر گار، هرچه فاصله بین انتظارات ارزشی (توقعات) و توانایی‌های ارزشی (امکانات موجود) بیش‌تر باشد، احساس محرومیت و بی‌عدالتی نسبی بیش‌تر می‌شود. از دید وی، این فاصله می‌تواند به سه شکل قابل بروز و ظهور باشد.

گونه‌های محرومیت

از دیدگاه گار، فاصله میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی به سه گونه قابل ظهور و نمایش است:

محرومیت نزولی: که در آن انتظارات ارزشی نسبتاً ثابت باقی می‌ماند؛ اما این تصور وجود دارد که توانایی‌های ارزشی رو به کاهش‌اند. انسان‌ها در چنین اوضاع و احوالی به دلیل از دست دادن آنچه زمانی داشتند یا فکر می‌کردند می‌توانند داشته باشند، خشمگین هستند و با مراجعه به وضعیت موجود، احساس محرومیت نسبی می‌کنند. این وضعیت ممکن است به دلیل کاهش تولید کالاهای مادی (اقتصادی)، کاهش توانایی‌های نخبگان سیاسی در تأمین نظم یا حل بحران‌های تحمیل حاکمیت خارجی و... پدید می‌آید.

محرومیت آرزویی (محرومیت ناشی از بلندپروزی‌ها): که در آن توانایی‌ها نسبتاً ایستا باقی می‌مانند و انتظارات و توقعات افزایش یافته و تشدید می‌شوند. خشم کسانی که دچار این نوع محرومیت نسبی می‌شوند، به دلیل آن است که احساس می‌کنند فاقد ابزارهایی برای نیل به توقعات جدید یا تشدید یافته هستند. افزایش انتظارات ارزشی ممکن است حاکی از تقاضای میزان بیش‌تری از ارزش‌هایی باشد که پیش از این تا حدودی موجود بوده است؛ مانند تقاضا برای کالاهای مادی بیش‌تر یا میزان بیش‌تری از عدالت، نظم سیاسی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها.

محرومیت صعودی: این نوع محرومیت همراه با افزایش شدید انتظارات و کاهش هم‌زمان و شدید توانایی‌ها یا امکانات است. محرومیت فزاینده یا صعودی، گونه‌ی تعمیم‌یافته‌ای از مدل ارائه‌شده از سوی دیویس است که وی آن را به نام منحنی «J» مطرح ساخت. این مدل را می‌توان مورد خاصی از محرومیت نسبی ناشی از بلندپروازی‌ها تلقی کرد که در آن بهبود طولانی‌مدت و کم و بیش پیوسته وضعیت ارزشی مردم، انتظاراتی را در باره استمرار این بهبود پدید می‌آورد. اگر توانایی‌های ارزشی پس از دوره‌ای از بهبود ثابت باقی بماند یا کاهش پذیرد، محرومیت نسبی صعودی یا پیش‌رونده حاصل می‌آید (سام‌دلیری، ۱۳۸۲: ۲۵).

همان‌گونه که اشاره شد، نظریه محرومیت نسبی، تکامل یافته نظریه توقعات فزاینده است. برای این‌که بتوانیم دریافت درستی از تئوری محرومیت نسبی داشته باشیم، به چند تئوری دیگر، از جمله تئوری توقعات فزاینده و نظریه انکشاف نامتوازن، در کنار تئوری محرومیت

نسبی که زمینه پیدایش و تکامل یک جنبش، شورش و گسست اجتماعی را تا مرز یک انقلاب بالا می‌برد، اشاره خواهیم کرد.

الف) نظریه توقعات فزاینده

«الکسی دوتوکویل» (۱۸۰۵ - ۱۸۵۹)، اندیشمند فرانسوی، این نظریه را در باب وقوع انقلاب در فرانسه ارائه کرده است. او می‌پرسد: چرا در شرایطی که مجموعه نهادهای نظام سنتی و قدیم در اروپا در حال فروپاشی و ویرانی‌اند، در فرانسه انقلاب رخ می‌دهد؛ با توجه به این‌که فرانسه جزوی از اروپاست؟ او در پی تبیین نمودهای اصلی تبیین‌کننده رخدادها در فرانسه برمی‌آید. تحلیل وی از جامعه پیش از انقلاب فرانسه، به‌عنوان جامعه‌ای فاقد آزادی و عدالت است که دولت آن به‌شدت ضعیف شده و فرانسوی‌ها در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند برای حل مشکلات خود چاره‌جویی کنند. نخبگان و کارگزاران جامعه فرانسه نیز در عین آن‌که با یکدیگر تفاهم نداشتند، در باره شیوه اداره حکومت در کشور نیز اختلاف نظر داشتند. این امر در پرتو فقدان آزادی سیاسی در جامعه فرانسه، حس همبستگی را از آنان سلب نمود و به‌دلیل وجود نهادهای سنتی در جامعه فرانسه، آنان قادر به تطبیق خود با شرایط اجتماعی جدید نبودند؛ بنابراین، وجود جنبش‌های دموکراتیک نوین از یک‌سو و مقاومت نهادهای سنتی از سوی دیگر و عدم تطبیق آنان با شرایط جدید اجتماعی، فرانسه را با خطر بحران انقلاب و شورش‌های نسبتاً منظم مواجه نمود (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۵).

در نظریه دوتوکویل، نکته قابل توجه در مورد افزایش گسترده احساس سعادت‌مندی، وجود قوانین و سنت‌های کهنی بود که مانع از رشد اقتصادی جامعه جدید فرانسه بودند؛ بنابراین، دستگاه حکومت غیر کارآمد و قدیمی بود؛ ولی چون قادر به برآورده ساختن دو وظیفه اساسی خود بود، توانست به حیات خود ادامه دهد.

اولاً، حکومت در عین حال که مستبد نبود، باز هم توانایی حفظ نظم در سراسر کشور را داشت.

ثانیاً، کشور هم دارای طبقه بالایی بود که عالی‌ترین و روشن‌ترین طبقه عصر خویش

محسوب می‌شد و هم‌نظمی اجتماعی داشت (کوهن، ۱۳۷۰: ۱۶۰)؛ لذا حکومت در عین این‌که غیر کارآمد و قدیمی بود؛ اما موفق به ادامه حیات گردید.

ب) نظریه انکشاف نامتوازن

از نظر هانتینگتون، انقلاب جنبه‌ای از مدرنیزاسیون است. انقلاب پدیده‌ای نیست که در هر نوع جامعه‌ای و در هر برهه‌ای از تاریخ آن جامعه رخ دهد. انقلاب نه در جوامع بسیار سنتی از سطوح پایین پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی رخ خواهد داد و نه در جوامع بسیار مدرن و توسعه‌یافته. بیش‌ترین احتمال وقوع انقلاب و دست‌کم جنبش‌ها و شورش‌ها، مانند دیگر اشکال اعتراضات مدنی، خشونت و بی‌ثباتی، در جوامعی وجود دارد که به سطح خاصی از توسعه اجتماعی و اقتصادی رسیده‌اند و فرایندهای مدرنیزاسیون سیاسی و توسعه سیاسی از فرایندهای تحول اجتماعی و اقتصادی عقب مانده‌اند (مسعودنیا، هوشیارمنش و قارداشی، ۱۳۹۴: ۷۱).

بر اساس تئوری توسعه نامتوازن، حاکمان دیکتاتور با اهمیت دادن به توسعه اقتصادی، سبب به‌وجود آمدن طبقه متوسط جدیدی شده‌اند که خواسته‌های سیاسی دارند؛ خواسته‌هایی که در بطن توسعه سیاسی نهفته‌اند و دربردارنده آزادی خواهی، حقوق شهروندی و حقوق دموکراتیک مدرن بوده و دولت‌ها با آن مخالف‌اند. طبقه متوسط جدید را می‌توان به گروه‌های مختلفی از جمله صاحبان مشاغل علمی، روشنفکران، دانشجویان، مدیران، کارمندان عالی‌رتبه و اداری و حقوق‌بگیران بخش عمومی تقسیم کرد. روشنفکران، فعال‌ترین گروه مخالف در میان طبقه متوسط هستند. دانشجویان نیز منسجم‌ترین و کارآمدترین انقلابیان در میان روشنفکران‌اند. به اعتقاد هانتینگتون، شدیدترین و منسجم‌ترین و شورشی‌ترین مخالفان حکومت موجود را باید در دانشگاه‌ها سراغ گرفت (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۴۲۳).

ج) نظریه محرومیت نسبی

این نظریه پس از اغتشاش‌های مدنی در آمریکا در اوایل و اواسط دهه ۱۹۶۰م به‌وجود آمد. نظریه‌پردازان به‌نام این نظریه آقایان «گار»، «آیوو»، «فرابند» (Fierabend)

و «نسولد» (Nesvold) هستند که در پی تبیین عوامل پیدایش کشمکش مدنی و تغییرات اجتماعی برآمده‌اند. این نظریه‌پردازان محرومیت نسبی را، که علت اصلی پیدایش ستیز و کشمکش و انقلاب خشونت‌بار مدنی است، ناشی از شکاف و اختلاف میان توقعات ارزشی (Expectations Value) با قابلیت‌های ارزشی جمعی (Capabilities Value) می‌دانند. بر بنیاد نقل «کوهن»، گار توقعات ارزشی را آن دسته از کالاها و شرایط زندگی می‌داند که مردم، خود را به‌طور موجهی مستحق آن می‌بینند. قابلیت‌های ارزشی نیز اشاره به اموری دارند که عمدتاً در محیط اجتماعی و فیزیکی باید آن را جست‌وجو کرد؛ شرایطی که شانسی تصور مردم را در زمینه تحصیل یا حفظ ارزش‌هایی تعیین می‌کنند که افراد به‌طور قانونی و مشروع انتظار به‌دست‌آوردن آن را دارند (فولادی، ۱۳۸۸: ش ۲۱).

رابرت گار در کتاب «قومیت‌ها و دولت‌ها» سه نوع تبعیض را نام می‌برد: تبعیض اقتصادی (زمانی است که اعضای یک گروه قومی، به‌صورت نظام‌مند در دسترسی به کالاها، یا شرایط و یا مناصب مطلوب اقتصادی که بر روی دیگران گشوده است، محدود می‌شوند)، تبعیض سیاسی (یک گروه در صورتی تحت تبعیض سیاسی است که اعضای آن در اعمال حقوق سیاسی خویش یا دسترسی به مناصب اداری و سیاسی در مقایسه با دیگر گروه‌های جامعه، به‌صورت نظام‌مند دچار محرومیت و تبعیض شده باشند) و تبعیض فرهنگی (زمانی یک گروه تحت تبعیض فرهنگی است که اعضای آن در پیگیری علایق فرهنگی یا ابراز و اجرای رسوم و ارزش‌های فرهنگی خویش محدود شده باشند) (ربانی و همکاران، ۱۳۸۷: ۴۱).

شاخص محرومیت نسبی از ترکیب سه سؤال که در قالب طیف «لیکرت» بوده و در سطح مقیاس فاصله‌ای سنجیده می‌شود، ساخته شده است. این معرف‌ها که توسط تدرابرت گار مطرح شده و بیش‌تر با حوزه اقتصادی زندگی افراد مرتبط می‌باشند، عبارت‌اند از: مقایسه برابری یا نابرابری امکانات رفاهی خانواده، منطقه محل سکونت و وضعیت اقتصادی فرد با دیگران (نبوی و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۵).

زمانی که چنین مقایسه‌ای صورت گیرد، دو حس ادراکی و عاطفی - احساسی به وجود می‌آید. حس ادراکی ماهیت چنین محرومیت را دریافت کرده و برای بیرون‌رفت، به دنبال رهیافت جدید است؛ اما حس عاطفی - احساسی ذهنیت فرد را برای یک حرکت جمعی همگرا در سطح افراد که چنین احساسی را دارند، آماده نموده و ممکن است به یک حرکت، جنبش، شورش یا انقلاب که همبستگی جمعی در سطح ملت - دولت را تهدید نماید، منجر شود.

از سوی دیگر، به دلیل فقدان جامعه مدنی کارآمد، امکان اظهار نظر مسالمت‌آمیز وجود ندارد و چون ساختار نظام اقتدارگراست، اعتراض‌ها را بر نمی‌تابد و به شدت سرکوب می‌کند. اگر حکومت‌ها به دلیل بحران جهانی یا داخلی، توانایی سرکوب‌شان تضعیف شود، جرقه‌ای کافی است تا موجب فوران خشم خفته جوانان شود. احتمال وقوع انقلاب در زمانی است که صاحبان قدرت دولتی نتوانند یا نخواهند تقاضاهای گروه‌هایی را که به واسطه نوسازی بسیج شده‌اند، برآورده سازند.

نابرابری‌ها با ایجاد احساس محرومیت نسبی، منجر به کاهش همبستگی اجتماعی می‌شوند. به نظر «مرتون»، احساس محرومیت نسبی و فراگیری آن، به نارضایتی، انحراف و شورش می‌انجامد (رستگار و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۸۲).

شهید مزاری و درک عینی «محرومیت نسبی»

هرچند شهید وحدت ملی - به دلایل و شرایط نابسامان موجود در زمان خویش - کم‌تر موفق شد که ایده‌ها و باورهای خود را به صورت منسجم ارائه نماید؛ اما با طرح برخی موضوعات و مسائل کلان و ملی، مثل وحدت ملی، تبیین عناصر و مؤلفه‌های آن در قالب سخنرانی و مصاحبه، رفع تبعیض از ساختار واحدهای اداری، دخالت هم‌سان و برابر در تصمیم‌گیری‌ها و تعیین حق سرنوشت، توانست به صورت نسبی ایده‌های خود را به نسل‌های پس از خود منتقل سازد و در این کار موفق نیز بوده است. هرچه از لحاظ زمانی با زمان شهادت ایشان فاصله می‌گیریم، نظرات و دیدگاه‌های ایشان از وزانت خاص برخوردار بوده

و برای چالش‌های پس از ایشان در حوزه سیاست، صلح، برابری، برادری و رفع تبعیض از تمام اقشار جامعه راه‌گشا خواهد بود.

شهید مزاری در سخنرانی‌های خود با زبان بسیار ساده و همه‌فهم، برای ایجاد و تحکیم پایه‌های وحدت و هویت ملی در درون مرزهای کشور، معیارها و ملاک‌های مورد نظر خویش را چنین ارائه می‌کند.

«ما عاشق چشم و ابروی کسی نیستیم. ما با کسی دوست هستیم که حقوق همه اقوام افغانستان را به رسمیت بشناسد. وحدت ملی بدون عدالت ملی و رعایت حقوق همه شهروندان افغانستان به وجود نخواهد آمد. اگر در یک خانواده حقوق همه اعضای خانواده مراعات نشود، آن خانواده فرو می‌پاشد چه رسد به یک کشوری که بیش از بیست میلیون نفوس دارد» (غفاری لعلی، ۱۳۷۲: ۴۵).

شهید مزاری با درک عمیق از اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، محورهای مبارزه خود را در چند دسته مهم برجسته کرده است:

۱) عدالت ملی؛ ۲) رعایت حقوق همه اقوام کشور؛ ۳) رعایت حق شهروندی شهروندان افغانستان، اعم از زن و مرد؛ ۴) مبارزه با تبعیض در هر سطح و تراز؛ ۵) فاجعه‌بودن دشمنی میان اقوام ساکن در کشور؛ ۶) انتخابات به‌عنوان راه‌حل بیرون‌رفت از وضعیت نابسامان در کشور.

هریک از موضوعات فوق، نیازمند تحقیق و تحلیل مستقل می‌باشد؛ اما با توجه به رویکرد تئوری انتخاب‌شده (تئوری محرومیت نسبی)، نویسنده از این بُعد به حرکت عدالت‌طلبانه و جنبش دادگرایانه شهید مزاری خواهد پرداخت.

برای این‌که مؤلفه‌های همگرایی و عوامل واگرایی ملی را به‌خوبی بشناسیم، اشاره به برخی از این پتانسیل‌ها و عوامل ضروری می‌باشد که عبارت‌اند از:

الف) ترکیب نامتوازن و نامتجانس قومی

افغانستان کشور اقلیت‌ها است و هیچ گروه قومی از اقوام مختلف که در قانون اساسی بدان اشاره شده است، از جمله پشتون، هزاره، تاجیک و ازبیک که بزرگ‌ترین آنان را شکل می‌دهند، اکثریت مطلق را تشکیل نمی‌دهند. هرچند از زمانی که واحد اداری و سیاسی تحت نام کشور «افغانستان» شکل گرفت، طبقه حاکم بیش‌تر از یک کتله قومی بوده است؛ اما مفهوم این جمله به هیچ‌وجه به معنای اکثریت و اقلیت نیست؛ بلکه به دلیل برخورداری بخش اندک آنان از امکانات رشد و ترقی از بُعد سیاسی و اقتصادی، توانستند در مقاطع مختلف تاریخی خود را برجسته سازند و عده دیگر خود را محروم از چنین امکانات و زمینه‌ها یافتند؛ لذا در برهه‌های تاریخی می‌بینیم که ساختار سنتی سیاسی حاکمیت توسط افراد و اشخاص دیگر خارج از اقلیت‌های حاکم، به‌خاطر حس محرومیت که در ضمیرشان نهادینه شده بود، این ساختار سیاسی را با چالش روبه‌رو ساخته و گاه در حد فروریزی آن پیش‌رفته‌اند. نمونه تاریخی این تغییر سیاسی و به چالش کشیدن آن را - بر بنیاد تئوری محرومیت نسبی - می‌توان در زمان قیام هزاره‌ها علیه عبدالرحمن خان، حبیب‌الله کلکانی علیه حاکمیت حبیب‌الله خان، برهان‌الدین ربانی پس از پیروزی مجاهدین، مبارزه و مقاومت شهید مزاری طی دو سال (از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳) در غرب کابل، در دهه پیش نام برد.

متأسفانه ترکیب نامتوازن فوق و به‌حاشیه‌راندن برخی اقلیت‌ها و برخورداری اقلیت‌های دیگر از امکانات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی، به‌ویژه در طی یک و نیم دهه اخیر، زمینه‌های رشد چشم‌گیر و افزایش حس واگرایی را به‌وجود آورده و تا کنون با وجود شعارهای وحدت ملی، همبستگی اجتماعی و حرکت به سمت ملت‌شدن، زمینه تحقق عملی آن، خواسته و ناخواسته، تا حد زیادی نادیده گرفته شده و این موضوع ضریب آسیب‌پذیری دولت ملی و ایجاد روحیه ملی را در کشور بالا برده است. هرچند حکومت وحدت ملی در شعارهای خود خواهان برچیده‌شدن چنین چالش‌هایی شده است؛ اما تا زمانی که اقدام عملی در زدودن آن نشود، موفقیت جلب اعتماد کار بس دشوار خواهد بود.

ب) ساختار توپوگرافی غیرمنسجم

ساختار توپوگرافی و جغرافیایی افغانستان غیرمنسجم و گسیخته است و این پدیده، موجب شکل دهی و تقویت خرده فرهنگ‌های متمایز از هم را به وجود آورده است. از گذشته‌های دور تا دوران معاصر، شاهد خرده فرهنگ‌های متفاوت و گاه متضاد در بحث درون قومی، قبیله‌ای و حتا خانوادگی در چنین شرایطی هستیم. برخی از رفتارها در یک خرده فرهنگ جزو تابوها تلقی می‌شود؛ در حالی که در خرده فرهنگ دیگر چنین نیست. در برابری چنین تلقی است که ارزش‌های یک خرده فرهنگ از دید صاحبان خرده فرهنگ دیگر، ضد ارزش تلقی می‌شود و گاه تا مرز تقابل و تضاد فیزیکی و تحمل ناپذیری پیش می‌رود. متولیان و مسئولان شکل دهی فرهنگ جامعه نیز به دلایلی نتوانسته‌اند یا نخواستند که در راستای زدودن این چالش‌ها و به وجود آوردن یک فرهنگ ملی، تلاش لازم، کافی و همگانی را انجام دهند.

شرایط توپوگرافی و تجرید عمدی مناطق مرکزی افغانستان از سایر مناطق و ولایات کشور در گذشته و تا حدودی در شرایط فعلی، به روحیه ناهم‌سازی و گسست اجتماعی کمک کرده است. پس از احداث شاهراه حلقوی کابل، غزنی، قندهار و هرات و حذف مناطق مرکزی از این پروژه ملی، با وجود این که در حدود ۴۰۰ کیلومتر مسیر کابل - گردن دیوال - هرات از مسیر پیشین کوتاه‌تر است، حس محرومیت نسبی را در این جامعه، به خصوص میان افراد تحصیل کرده و با درک و فهم، شدت بخشید. به طور قطع، شهید مزاری با توجه به شناخت و تحلیلی که از وضعیت گذشته و حال زمان خویش داشت، این محرومیت را بیش‌تر درک کرده و علیه آن در موارد متعدد موضع‌گیری کرده بود.

ج) عدم توازن در ساختار مشارکت ملی

از گذشته‌های دور و تا حدودی در شرایط کنونی، بخش‌هایی از جامعه مورد شک و تردید و گاه انکار قرار گرفته‌اند؛ لذا حضورشان در ساختار سیاسی و مشارکت ملی در گذشته غیر قابل تحمل بوده‌اند و در شرایط فعلی هرچند وضعیت نسبت به گذشته تا حدودی بهتر شده است؛ اما از دید طبقه محروم، این عدم توازن در بخش‌های مختلف مشارکت ملی هم‌چنان

استمرار داشته و باعث تمایل به واگرایی و عدم ایجاد همبستگی ملی و نگاه توأم با بدبینی شده است؛ بنابراین، تعامل ملی بین این دو بخش و دو دیدگاه به خوبی برقرار نمی‌شود. گاه برای التیام به این درد مزمن، در تعهدات و کنفرانس‌های سرنوشت‌ساز، فیصدی خاصی مطرح شده است (از جمله در قرارداد کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱م برای فایق‌آمدن بر چنین چالشی، برای هر قوم درصدی مشخص در مشارکت سیاسی تعیین شده بود که طبق این توافق‌نامه، برای هزاره‌ها ۱۹ درصد و برای ازبیک‌ها ۹ درصد از نظر مشارکت سیاسی در نظر گرفته شده بود (شفایی، ۱۳۹۰))؛ اما تا زمانی که در نوع نگاه‌ها تغییر بنیادین ایجاد نشود و فرهنگ شایسته‌سالاری به مفهوم واقعی کلمه نهادینه نشود، سهمیه‌بندی و در نظر گرفتن درصد خاص، راه‌کار موقتی بیش نخواهد بود و نمی‌تواند به زدایش حس محرومیت نسبی از اذهان جامعه محروم منجر گردد؛ همان‌طور که از کنفرانس بن اول در سال ۲۰۰۱ تا امروز (۲۰۱۶م) در عمل نیز موفق نبوده است؛ از این رو، شهید مزاری و حزب وحدت اسلامی افغانستان زمانی که از طرف حکومت آقای ربانی جهت نمادسازی حضور هزاره‌ها در قدرت و مشارکت سیاسی، طرح اختصاص و واگذاری چند وزارت و نهاد مشخص به این حزب و رهبری آن پیشنهاد شد، این طرح پذیرفته نشد و استدلال رهبری حزب این بود که مردم ما باید در تصمیم‌گیری‌ها، تعیین اولویت‌ها در سطح کلان و ملی شریک باشند؛ یعنی حس محرومیت نسبی و تبعیض که از گذشته نهادینه شده است، باید شکسته شود. مهم داشتن چند وزارت و نهاد حکومتی خاصی نیست؛ هر چند قرار گرفتن در رأس یک نهاد دولتی، نشان‌دهنده مشارکت نسبی در تصمیم‌گیری است. اما شهید مزاری به دنبال نهادینه‌سازی و فرهنگ‌سازی حضور ملموس و برابر به گستره سعه وجودی در نهادهای تصمیم‌گیری بود. یکی از راه‌های چنین حضوری، تغییر در ساختار مشارکت در تصمیم‌گیری‌های ملی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و اقتصادی و ایجاد توازن در دسترسی به آن‌ها، به‌ویژه از لحاظ دسترسی به بازارهای مالی و پولی و زیرساخت‌های اقتصادی، به صورت هم‌سان می‌باشد.

وی در بخشی از سخنرانی خود در تاریخ ۱۳۷۱/۱۰/۱۶ خواسته‌های مردم را منطقی و

مستدل چنین بیان می‌کند: (۱) رسمیت حقوق و مذهب شیعه؛ (۲) تغییر تشکیلات اداری؛ چون این تشکیلات در گذشته ظالمانه بوده است؛ (۳) شرکت در تصمیم‌گیری‌ها (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۷۵).

به سخن دیگر، تا زمانی که حس محرومیت نسبی در یک جامعه فروکش نکرده باشد و فرد اشخاص موجود در جامعه چندصدایی و متکثر قومی، ممثل اراده و تصمیم خود را و هم‌چنین میزان توجه به زدایش عوامل محرومیت‌زا را آشکارا در مشارکت سیاسی، اداری و اجرای پروژه‌های زیربنایی نبینند، ایجاد دولت مبتنی بر پایه‌های ملی به مفهوم واقعی کلمه و استحکام آن در برابر پدیده‌های بیرونی و واگرایی‌های درونی، امری دشوار و تقریباً غیر ممکن به نظر می‌رسد.

د) عدم انکشاف متوازن

یکی از عناصر مهم در شکل‌گیری حس محرومیت در یک جامعه، عدم توازن در گستره توسعه و رشد اقتصادی می‌باشد. انکشاف و رشد اقتصادی هم بدون تدوین سیاست‌های مختلف مالی و پولی و تغییرات ساختاری، حاصل نمی‌شود. سیاست‌های اقتصادی یک کشور، دربرگیرنده سیاست‌گذاری‌های مختلفی؛ هم‌چون: سیاست پولی، سیاست مالی، سیاست درآمدی، سیاست بازرگانی، سیاست ارزی و سیاست ارتباطات جاده‌ای، ریلی و هوایی جهت سهولت نقل و انتقال مسافران و اموال تجاری از یک حوزه به حوزه دیگر می‌باشد.

متأسفانه در کشور ما از گذشته‌های دور تا سال‌های اخیر و تاحدودی در حال حاضر، این سیاست به صورت هرچند نانوشته و غیر رسمی اعمال می‌شود و بخش‌های قابل توجهی از کشور از عدم رعایت توازن در توسعه و انجام فعالیت‌های انکشافی زیربنایی و اقتصادی رنج برده و گاه از این چالش به‌عنوان یک اهرم فشار و تضعیف روحی و روانی علیه برخی ساکنان این کشور مورد استفاده قرار گرفته است! نمونه‌های چنین محرومیت‌هایی را می‌توان این‌گونه نشانه‌گذاری کرد: (۱) زمانی که بنا شد شاهراه‌های ارتباطی میان ولایات مختلف کشور کشیده

شود، دیزاین و کار شاهراه کابل، غزنی، زابل، قندهار، دلارام، هرات به صورت حلقوی ساخته شد و مسیر کابل، بامیان، غور و هرات (مسیر مستقیم) که در حدود چهارصد کیلومتر کم‌تر از مسیر پیشین است، از نقشه توسعه راه‌های ارتباطی حذف گردید و حتا در دوران پسا طالبان، که بیش از ۱۰۰ میلیارد دالر کمک‌های خارجی به افغانستان سرازیر شد، باز این پروژه ملی آن‌چنان که انتظار می‌رفت، مورد توجه قرار نگرفت و تنها در طی یک و نیم دهه اخیر ۴۰ کیلومتر سرک این پروژه ملی دیزاین و تا حدودی ساخته شده است (البته تا هنوز همین ۴۰ کیلومتر به صورت صددرصدی تکمیل و به بهره‌برداری نرسیده است) و قرارداد ساخت ۶۰ کیلومتر دیگر آن در اوایل سال ۱۳۹۵ امضا شد. ۲) ولایات مرکزی، از جمله ولایات غور و دایکندی، تا کنون به‌خاطر نبود راه‌های مواصلاتی استاندارد و اسفالت‌شده و درصدی بالای مکاتب بدون ساختمان از گذشته‌های دور تا کنون، حس محرومیت را در اذهان مردم ساکن در این مناطق نهادینه ساخته است و زدودن چنین حسی به‌سال‌ها زمان نیاز خواهد داشت. ۳) حذف مناطق مرکزی از ماستر پلان ۲۰ ساله برق کشور (۲۰۱۲ تا ۲۰۳۲م) در دوران حکومت پسا طالبان و عدم توجه دولت‌ها به این مناطق محروم، نشانه‌هایی از محرومیت تاریخی و نسبی دوام‌دار است که روان مردم ساکن در این مناطق را جریحه‌دار کرده است. البته برشمردن مشکلات این مناطق به هیچ‌وجه به‌مفهوم نادیده‌گرفتن چالش‌ها در سایر مناطق نیست؛ بلکه ممکن است این معضلات در مناطق دیگر هم‌پای مناطق مرکزی باشد؛ اما از لحاظ حس درونی و ذهنی شهروندان در تمام مناطق یک‌سان نیست؛ زیرا ساکنان مناطق دیگر از گذشته‌های دور تا کنون خود را در درون حکومت حس می‌کنند و این امر باعث می‌شود که محرومیت ظاهری و عدم دسترسی به امکانات، حس محرومیت ذهنی و نسبی را در آن‌ها به‌وجود نیاورد؛ اما مردم مناطق در گذشته‌ها چنین حسی را نداشتند؛ هرچند در دوران پسا طالبان وضعیت کمی بهبود یافته است.

ه) ساختار اداری سیاسی نامناسب و ظالمانه

بر اساس اعمال سیاست‌های تبعیض در گذشته و قتل‌های عام فجیع صورت‌گرفته و ساختار ادارات نامناسب و تقسیمات غیر عادلانه واحدهای اداری، باعث شده است که مردم

مناطق مرکزی از داشتن مراکز فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی محروم گردند.

تقسیمات اداری در هر کشور می‌بایست با توجه به چند عامل صورت گیرد: (۱) میزان سهولت دسترسی مردم به خدمات اداری، فرهنگی، صحتی و سیاسی؛ (۲) ایجاد تراکم نسبی جمعیت در یک منطقه با هدف خدمات‌رسانی بهتر و بهینه‌تر در قالب یک شهر و یک شهروند؛ (۳) ایجاد زیربنای اقتصادی و سهولت ترانسپورتی به‌خاطر جابه‌جایی مسافر و کالا و ایجاد ارتباط مناسب، سریع و ارزان جهت افزایش رفاه شهروندان کشور به یک میزان و به‌مثابه یک ملت.

بر بنیاد تحلیل فوق، دوستی و مخالفت شهید مزاری با حاکمیت وقت، بر مبنای حب و بغض شخصی، منافع گروهی و منطقه‌ای عیار نشده بود؛ بلکه وی معتقد بود و صریحاً نیز در سخنان خود به آن اشاره می‌کرد که ما عاشق چشم و ابروی کسی نیستیم، ما با کسی دوست هستیم که حقوق همه اقوام افغانستان را به رسمیت بشناسد و واقعاً به دنبال ملت‌شدن از طریق تحقق وحدت ملی باشد. آنگهی وحدت ملی بدون عدالت ملی و رعایت حقوق همه شهروندان افغانستان، از جمله دسترسی برابر و هم‌سان به امکانات رفاهی، شغلی و اقتصادی، به‌وجود نخواهد آمد. وی این اعتقاد را در قالب یک جمله بسیار ساده و روان اما با بار معنایی بس شگرف و عالی برای ما به یادگار گذاشته است. وی پس از اشاره به حقوق ملیت‌ها، معیار دوستی‌ها و مخالفت‌های خود با اشخاص و گروه‌ها و رعایت حقوق همه شهروندان و اقوام کشور و ملاک تحقق وحدت ملی و مؤلفه‌های مؤثر بر آن، چنین می‌گوید: «اگر در یک خانواده حقوق همه اعضای خانواده مراعات نشود، آن خانواده فرو می‌پاشد چه رسد به یک کشوری که بیش از بیست میلیون نفر نفوس دارد» (غفاری لعلی، ۱۳۷۲: ۴۵).

شهید مزاری معتقد بود تا زمانی‌که عوامل همگرایی در کشور برجسته نشود و همه بدان از لحاظ عملی پایبند و معتقد نباشند، چالش‌های موجود که شیرازه وحدت ملی و انسجام اجتماعی افغانستان را تهدید می‌کنند، به قوت خود هم‌چنان باقی خواهد بود. وی راه بیرون‌رفت کشور از وضعیت نابسامان زمان خود را برشمرده و راه رسیدن به یک کشور با

ثبات و حل چالش‌های موجود را در قالب معیارهای انسانی و مورد پذیرش همگان چنین دسته‌بندی می‌کند: (۱) تحقق عدالت ملی؛ (۲) رعایت حقوق همه اقوام کشور؛ (۳) رعایت حق شهروندی شهروندان افغانستان، اعم از زن و مرد؛ (۴) مبارزه با تبعیض در هر سطح و تراز؛ (۵) فاجعه‌بودن دشمنی میان اقوام ساکن در کشور؛ (۶) انتخابات به‌عنوان راه‌حل بیرون‌رفت از وضعیت نابسامان در کشور.

وی معتقد بود که ساختار و تشکیلات سیاسی که از گذشته به ارث رسیده، ظالمانه است و باید تغییر کند. ایشان بنا به شرایط و اقتضائات زمانی خاص، در یک سخنرانی خویش، خواست مردم خویش را در قالب سه خواست مشخص، از جمله تغییر ساختار تشکیلات و ادارات دولتی که در گذشته به صورت ظالمانه ایجاد شده بود، مطرح می‌کند. دو خواسته ایشان نیز خواست همراه با منطق و عقبه فکری و استدلال قوی بود؛ یعنی به رسمیت‌شناختن حقوق و احترام به باورهای دینی و مذهبی تمام ملیت‌های ساکن در کشور و شرکت در تصمیم‌گیری‌هایی کلان ملی (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۷۵).

معیارهای فوق، معیارهای انسانی و منطبق بر فطرت طبیعی آدمی است که همگان در صدد تحقق و رسیدن به آن هستند و لذا می‌بینیم که هرچه از زمان صدور چنین گفته‌هایی فاصله می‌گیریم، برازندگی، متانت، پشتوانه و عقبه فکری آن بیش‌تر نمایان می‌شود؛ زیرا شهید مزاری محرومیت و تبعیض تاریخی و سیستماتیک را با روح و روان و جسم و جان خود لمس کرده بود و خود از نزدیک مالیات کمرشکن و تحمیلی در دوران برخی حاکمان گذشته و محرومیت مضاعف مردم افغانستان، به‌ویژه مردم مناطق مرکزی، را درک و دریافت کرده بود. وقتی یک چنین شخصی با یک هم‌چون دریافتی از گذشته و سابقه آمیخته با محرومیت در هرم و رأس رهبری و پیشوایی چنین جامعه‌ای قرار می‌گیرد، طبعاً جنبش و حرکتی را که رهبری می‌کند، در خط عدالت‌خواهی با هدف محرومیت‌زدایی از تمام اقوام محروم ساکن کشور باشد. با توجه به حس محرومیت تاریخی مردمی که شهید مزاری به آن تعلق داشت و بر مبنای تئوری محرومیت نسبی، احساس محرومیت ذهنی در آن‌ها تشدید شده، آماده هرنوع فداکاری و از خودگذشتگی بوده و می‌باشند. شهید مزاری هیچ‌گاه حقوق اقوام

و ملیت‌های ساکن در کشور را نایده نگرفت؛ زیرا وی محرمیت آن‌ها را نیز درک می‌کرد و لذا حمایت از اقوام محروم و رسیدن به حقوق‌شان و هم‌چنین حمایت از حقوق زنان که در طول تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان جزو محروم‌ترین اقشار جامعه در این کشور بوده و تا کنون نیز، در این راستا صورت می‌گرفت.

شهید مزاری و مؤلفه‌های هم‌گرایی

معیارها و مؤلفه‌های هم‌گرایی که می‌تواند انسجام اجتماعی و وحدت ملی را از دیدگاه شهید مزاری به‌وجود آورند، عبارت‌اند از:

۱. عدالت اجتماعی

از نگاه شهید مزاری، عدالت عنصر ارزشمند در حکومت‌های ملی است. عنصر عدالت با هر نوع تبعیض سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ایجاد فاصله طبقاتی ناهم‌ساز است و لذا با آرمان وی قابل تطبیق و سنجش نیست. ایشان در این مورد چنین می‌گویند: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چندین‌قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به‌وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌جویی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر زندگی کنند» (غفاری لعلی، ۱۳۷۲: ۶۸). لازمه برابری و برادری، برخورداری همه اقشار جامعه از امکانات و فرصت‌های برابر در زمینه‌های اقتصادی، ایجاد زیربناها در تمام نقاط کشور، راه‌های ارتباطی و سهولت‌های ترانسپورتی، فرهنگی، اداری و موقعیت‌های سیاسی می‌باشد. تا زمانی که تمام این مؤلفه‌ها محقق نشوند، حس محرومیت نسبی و در نتیجه هم‌گرایی ملی با چالش مواجه خواهد بود.

۲. وحدت ملی

شهید مزاری معتقد به وحدت ملی به‌مفهوم واقعی کلمه بود و آن را یک اصل می‌دانست. تحمل و هم‌پذیری و احترام به حقوق اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را از سه بُعد

مهم دانسته چنین می‌گفت:

«مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند، در صد حذف یکدیگر نباشند، چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۱۴۷).

پایه‌های وحدت ملی زمانی در یک کشور به وجود آمده و مستحکم خواهد شد، که لوازم و معیارهای مورد نیاز آن رعایت گردند و همه بدان معتقد و باورمند باشند. معیارهای مورد نظر شهید مزاری در بخش وحدت ملی بسیار شفاف، متین و منطقی بود. او در این باره می‌گوید:

«ما عاشق چشم و ابروی کسی نیستیم. ما با کسی دوست هستیم که حقوق همه اقوام افغانستان را به رسمیت بشناسد. وحدت ملی بدون عدالت ملی و رعایت حقوق همه شهروندان افغانستان به وجود نخواهد آمد (غفاری لعلی، ۱۳۷۲: ۴۵).

از نگاه شهید مزاری، لازمه وحدت ملی، عدالت ملی و اجتماعی، رعایت و به رسمیت شناختن حقوق همه شهروندان و اقوام افغانستان به صورت برابر می‌باشد. وحدت ملی جز از طریق عدالت ملی و اجتماعی و رعایت حقوق شهروندان از ابعاد مختلف، از جمله بُعد اقتصادی و دسترسی به حداقل امکانات زندگی، میسر نمی‌باشد. به سخن دیگر، وحدت ملی - به مفهوم واقعی کلمه - زمانی محقق می‌شود که حس تبعیض و محرومیت در ضمیر و ذهن‌های عده‌ای از شهروندان کشور به وجود نیامده باشد و اگر چنین اتفاق و چالشی به وجود آمده باشد، بر اثر برنامه‌های هم‌سان‌سازی با رویکرد هم‌گرایی، ایجاد وفاق و نگاه کلان به منافع و مصالح درازمدت ملی، این حس و آگاهی به تدریج کاهش یافته یا زدوده شود و جای خود را به حس مشترک هم‌گرایی و انسجام درونی دهد.

۳. مشارکت عادلانه در ساختار اداری، امنیتی و تشکیلات دولتی

با توجه به تکرر قومی در افغانستان، عدم وجود فرهنگ تحمل، مدارا و تسامح به مفهوم

واقعی واژه در میان رهبران در گذشته، برخورد دوگانه در ادارات و تشکیلات رسمی از گذشته‌های دور و تا حدودی در دوران کنونی، شهید مزاری یکی از اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و رسیدن به وفاق ملی را تغییر بنیادی در نحوه مشارکت در سطوح مختلف پیشین و حذف برخوردهای حذفی از ابعاد گوناگون سیاسی، امنیتی و اقتصادی با بخشی از جامعه متکثر و چندملیتی می‌دانست. وی این مسائل را در مقاطع و مناسبت‌های مختلف و با تعبیر گوناگون، گاه با «تثبیت حقوق اقلیت‌ها» و زمانی با «ضرورت تغییر ساختار تشکیلات ظالمانه گذشته» و گاهی با «برادری و برابری اقوام» بیان می‌کرد.

در یک کشوری که ساختار سیاسی آن و به تبع آن ساختار امنیتی، اقتصادی و فرهنگی آن تنها در اختیار یک عده خاص باشد و دیگر اقوام و ملیت‌ها وجود عینی خود را در آن نبینند، طبعاً حس محرومیت نسبی بر ذهن و روان آن‌ها تأثیر منفی خواهد گذاشت و احساس همدردی مشترک، تاریخ مشترک و سرنوشت مشترک در چنین فضایی تقلیل خواهد یافت؛ از این رو، برای رسیدن به حس مشترک ملی، می‌بایست ساختار اداری و سیاسی مشترک همه‌شمول به وجود آید تا تمام اقوام کشور خود را در این ساختار ببینند و این مهم محقق نمی‌شود، جز با تغییرات بنیادی در ساختار اداری و سیاسی مشترک. برای رسیدن به ساختار سیاسی مورد قبول، می‌بایست واحدهای اداری بر مبنای چند فاکتور تعدیل گردد:

یک) میزان سهولت دسترسی به خدمات اداری و سیاسی که نقش توپوگرافی و وجود راه‌های ارتباطی در این زمینه نقش اساسی دارد.

دو) میزان تراکم و پراکندگی جمعیت در یک منطقه خاص می‌تواند مبنای دیگر تعدیل و ایجاد واحدهای اداری باشد.

سه) میزان فاصله دسترسی شهروندان از لحاظ زمانی و مکانی به واحدهای سیاسی و اداری ارائه‌کننده خدمات، معیار دیگری برای تعدیل (افزایش یا کاهش) واحدهای اداری خواهد بود.

هرکدام از معیارهای فوق، می‌توانند در بخش ارائه خدمات بهتر، ایجاد زیرساخت‌های

نتیجه گیری

با توجه به آنچه در این مقاله ارائه شد، هر سه نوع تبعیض که رابرت گار در کتاب «قومیت‌ها و دولت‌ها» تحت عنوان تبعیض اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نام می‌برد، در معیارها و اصولی که مزاری شهید مطرح کرده، به وضوح قابل دیدن است. تبعیض اقتصادی، زمانی است که اعضای یک گروه قومی، به صورت نظام‌مند در دسترسی به کالاها، یا شرایط و یا مناصب مطلوب اقتصادی که بر روی دیگران گشوده است، محدود می‌شوند. تبعیض سیاسی، موقعی وجود دارد که اعضای یک گروه در اعمال حقوق سیاسی خویش یا دسترسی به مناصب اداری و سیاسی در مقایسه با دیگر گروه‌های جامعه، به صورت نظام‌مند دچار محرومیت و تبعیض شده باشند. تبعیض فرهنگی زمانی است که اعضای یک گروه در پیگیری علایق فرهنگی یا ابراز و اجرای رسوم و ارزش‌های فرهنگی خویش محدود شده باشند.

جنبش و حرکتی را که شهید مزاری رهبری و پیشوایی می‌کرد، برخاسته از یک حس محرومیت تاریخی در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و تقسیم شهروندان گاه به صورت نوشتاری و دستوری و گاه به گونه‌ای نانوشته به درجه یک و دو و مورد تبعیض بود. ایشان راه بیرون‌رفت از این حس ناخوشایند ذهنی و محرومیت نسبی را بر

اقتصادی و ترانسپورتی لازم، رفاه اجتماعی، دسترسی به خدمات صحتی و آموزشی، نقش برجسته‌ای داشته باشند. این مهم به دست نخواهد آمد؛ مگر با حذف دسته‌بندی ولایات به درجه یک، دو و سه و تخصیص بودجه با توجه به معیارهای فوق.

بنابراین، همان‌گونه که شهید مزاری مصر بر تغییر تشکیلات سیاسی و واحدهای اداری ظالمانه گذشته بود، تا این مهم به صورت ریشه‌ای حل نشود و ساختار اداری کشور از درجه‌بندی در بخش تخصیص بودجه به ولایات درجه یک، دو و سه و اعطای اختیارات لازم به واحدهای اداری و سیاسی در هر ولایت داده نشود، عدالت اجتماعی، وحدت ملی و عدالت اداری محقق نخواهد شد.

مبنای معیارهای خویش در گزینه‌ها و اصول خدشه‌ناپذیر خود به‌درستی ترسیم نموده و برای تاریخ و نسل‌های بعد از خود به یادگار گذاشته است. وی معیارها و اصول مورد نظر خود را که می‌توانند کشور را از حالت مواجهه و تخاصم چندضلعی رهایی بخشیده و یک گام به سمت ملت‌شدن هدایت کنند و حس محرومیت را در میان بخشی از جامعه کاهش دهند، چنین برشمارد: (۱) تحقق عدالت ملی؛ (۲) رعایت حقوق همه اقوام کشور؛ (۳) رعایت حق شهروندی شهروندان افغانستان، اعم از زن و مرد؛ (۴) مبارزه با تبعیض در هر سطح و تراز؛ (۵) فاجعه‌بودن دشمنی میان اقوام ساکن در کشور؛ (۶) انتخابات به‌عنوان راه‌حل بیرون‌رفت از وضعیت نابسامان در کشور.

اگر اصول و معیارهای ذکرشده فوق، با لوازم و مختصات خود محقق شوند، یقیناً بسیاری از چالش‌های موجود حل خواهد شد و کشور به سمت صلح و آرامش، رفاه و آسایش، دسترسی برابر به فرصت‌های شغلی، اداری، سیاسی و اقتصادی آهسته و پیوسته حرکت خواهد کرد.

به سخن دیگر، اگر هر دولت و دولت‌مردی بخواهد کشورش به ثبات سیاسی، امنیتی، انکشاف و پیشرفت در زمینه‌های اقتصادی، دموکراسی (احترام به آرا و نظریات مردم)، تکرر فرهنگی و دسترسی همه شهروندان به فرصت‌های برابر در تمام زمینه‌ها، برسد و حس محرومیت نسبی ذهنی و عوامل واگرایی کاهش یافته یا زدوده شوند، می‌بایست معیارها و اصول پیشین را مدنظر قرار داده و برای تحقق آن تلاش پیگیر و لازم را بنماید.

منابع

۱. ربانی، علی، بهجت یزدخواستی، ابراهیم حاجیانی و حسین‌علی میرزایی (۱۳۸۷)، «بررسی رابطه هویت ملی و قومی با تأکید بر احساس محرومیت و جامعه‌پذیری قومی: مطالعه موردی دانشجویان آذری، کرد و عرب»، فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، ش ۶۳.
۲. رستگار خالد، امیر، میثم محمدی و معصومه اسماعیل‌بیگی (۱۳۹۳)، «ارتباط احساس محرومیت نسبی با همبستگی اجتماعی بین جوانان شهر تهران»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، دوره سوم، شماره سوم.

۳. سام‌دلیری، کاظم (۱۳۸۲)، «سنجش محرومیت نسبی در نظریه تدرابرت گر»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره چهارم.
۴. شفایی، اسدالله (۱۳۹۰)، «کنفرانس بن؛ تقاضا برای شنیدن صدای فراموش شده‌ها»، سایت بی بی سی.
۵. غفاری لعلی، عبدالله (۱۳۷۳)، فریاد عدالت، قم، مؤسسه فرهنگی- تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی.
۶. فولادی، محمد (۱۳۸۸)، «نگاهی به نظریه‌های انقلاب»، فصلنامه معرفت، شماره ۲۱.
۷. کوهن، استانفورد (۱۳۷۰)، تئوری‌های انقلاب، ترجمه علی‌رضا طیب، Theories of revolution، تهران، نشر قومس.
۸. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان (۱۳۷۴)، احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۹. مسعودنیا، حسین، مریم هوشیارمنش و سمیه قارداشی (۱۳۹۴)، «نارضایتی اقتصادی و جنبش‌های معاصر خاورمیانه بر اساس نظریه محرومیت نسبی»، دوفصلنامه علمی- پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، سال سوم، شماره دوم.
۱۰. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱)، درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۱۱. نبوی، عبدالحسین، علی‌حسین حسین‌زاده و هاجر حسینی (۱۳۸۹)، «بررسی عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر احساس امنیت اجتماعی»، فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی، شماره ۴۰.
۱۲. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم.

13. Samuel Stouffer (1994), *The American Soldier; Adjustment During Army Life*, Princeton, princeton univesity press.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴